

بررسی روش فخررازی در لطائف القرآن

اصغر هادوی کاشانی *

ملیکا سادات سازور **

زهرا السادات دادصفت ***

الهام روشن قیاس ****

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۰۸

تاریخ تایید: ۱۴۰۰/۰۶/۳۱

چکیده:

هدف این پژوهش «نقد و بررسی لطائف القرآن در تفسیر مفاتیح الغیب» می‌باشد. جامعه تحقیق در این پژوهش، متنی است و شامل سی جزء قرآن براساس تفسیر مفاتیح الغیب است. این تحقیق به لحاظ هدف، بنیادی و روش آن توصیفی - تحلیلی است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که در تفسیر مفاتیح الغیب ۲۳۳ مورد لطیفه (لطایف آیات) به کار رفته است که از این تعداد، ۱۸۴ مورد آن نکته تفسیری، ۲۸ مورد ادبی، ۱۵ مورد تفسیری - ادبی، ۵ مورد تفسیری - کلامی، و ۱ مورد روایی است. این نکته‌ها در انواع مختلفی همچون: لطیفه معنوی، لطیفه لفظی، لطیفه عزیز، استعاره لطیف، و... ذکر شده است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد نکات تفسیری لطایف فخررازی نسبت به نکات دیگر لطائفش بیشتر است. از میان ۲۳۳ لطیفه در ۶۱ مورد به نوع لطیفه اشاره شده است و در ۱۷۲ مورد واژه لطیفه را بدون قید بکار برده است و به نوع آن اشاره نشده است.

به دو نکته در روش فخررازی و لطائفش اشاره می‌شود:

۱- روش بیان: بیان فخر در لطائفش بیانی استدلالی است.

۲- روش نامگذاری انواع لطائف: فخر در نامگذاری انواع لطائفش معیار و ملاک کاملاً مشخصی ندارد.

کلید واژه: لطیفه (لطائف)، تفسیر مفاتیح الغیب، فخررازی، نکته ادبی، نکته تفسیری.

* استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه شاهد(نویسنده مسئول)؛ Hadavi@shahed.ac.ir

** کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث / دانش آموخته دانشگاه قم ؛ masazvar51@gmail.com

*** کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث / دانش آموخته دانشگاه شاهد؛ Dadsefat3@gmail.com

**** کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث / دانش آموخته دانشگاه شاهد؛ Elhamroshanghias@gmail.com

۱- مقدمه و بیان مسئله

قرآن که از طرف خدای نامتناهی است مفاهیم آن نیز نامتناهی است و برای آن حد و مرزی تصور نمی‌شود و شگفتی‌های آن گسترده و پایان ناپذیر است. از این رو، هرچه بینش‌ها وسیع‌تر و علوم بشری عمیق‌تر و فراگیرتر شود، اسرار و نهفته‌های قرآنی بیش‌تر قابل درک و فهم می‌شود و انسان از این تجلی بهره بیش‌تری می‌برد، چرا که نشانه‌های الهی در لابلای آیات قرآن کریم متجلی است.

یکی از اسرار و نهفته‌های آیات قرآن، لطائف موجود در آیات قرآن است که کمتر مورد توجه مفسران قرار گرفته و به آن پرداخته شده است.

لطیفه در لغت به معنای نکته ظریف و پنهان است که با حواس ظاهری قابل درک نیست (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۹ / ۳۱۶) (ازهری، ۱۴۲۱: ۱۳ / ۲۳۵) (تهانوی، ۱۹۹۶: ۲ / ۱۴۰۷).

در پژوهش حاضر مراد از لطیفه، کلامی است که معنایی غامض و پوشیده دارد و نکته لطیف تفسیری و یا ادبی در دل آن نهفته است. در بین مفسران، فخررازی یکی از مفسرانی است که به شکل قابل توجهی به لطائف آیات قرآن پرداخته است، از این‌روی در این پژوهش، محقق بر آن است تا به این پرسش پاسخ دهد که: «روش تبیین فخررازی در لطائف قرآن چگونه است؟»

در زمینه لطائف قرآنی کتبی تألیف شده است از جمله: العودات (۱۴۳۱ ه. ق.) در کتاب خود با عنوان «خواطر و لطائف»

قشیری (۱۴۲۱ ه. ق.) در کتاب تفسیر خود با عنوان «لطائف الاشارات»

رشید الدین میبیدی (۱۴۱۳ ه. ق.) در کتاب تفسیر خود با عنوان «کشف الاسرار و عده الابرار»

خالدی (۱۴۱۲ ه. ق.) در کتاب خود با عنوان «لطائف قرآنیة من کنوز القرآن»

آثار فوق‌گویی این مطلب هستند که هریک از آن‌ها بنا به اهتمام ویژه پدیدآورندگان شان به جنبه خاصی از لطائف قرآن اختصاص یافته است.

اما با وجود نگارش این آثار هیچ‌کدام بطور جامع و دقیق لطائف قرآن را بررسی نکرده‌اند و تا کنون در این خصوص پژوهشی صورت نگرفته است. با توجه به عدم انجام کار مشخص درباره لطائف قرآنی و پراکندگی این لطائف در

لابلای کتب تفسیری، ضروری است لطائف قرآن به تفکیک تفاسیر بررسی گردد. طبق بررسی‌ها احتمالاً بیشترین تلاش و اهمیت در این موضوع از جانب فخررازی در کتاب تفسیر مفاتیح الغیب می‌باشد. اما در خصوص روش تبیین فخررازی در لطائف قرآن هیچ‌گونه پژوهشی تا کنون صورت نگرفته است.

اهمیت لطائف قرآنی در نگاه فخررازی به حدی است که در تفسیر خویش می‌نویسد: «و من تأمل فی هذه اللطائف علم أنه لا یُعقل کلاماً اکثر فائده و لا احسن ترتیباً و لا اکثر تأثیراً فی القلوب من هذه الکلمات» (فخررازی، ۱۴۲۰: ۷ / ۱۳۵). (هرکس در این لطیفه‌ها تأمل کند می‌فهمد که با فایده‌ترین و موثرترین کلمات، همین لطیفه‌ها است). البته روشن نیست که مراد ایشان از لطائف چیست.

۱- روش تفسیری فخررازی
تفسیر کبیر از نظر روش در شمار تفاسیر عقلی و کلامی و در رده بندی تفاسیر، از روشن‌ترین جلوه‌های تفسیر به رأی است (شفاعی، ۱۳۸۹: ۷۰).

فخررازی برای تفسیرش مقدمه‌ای ننوشته است تا در آن، موضع خویش را نسبت به تفسیر بیان کند و هدفش را از تألیف این تفسیر عظیم مشخص سازد (معرفت، ۱۳۹۶: ۲ / ۲۷۳).

۲- مذهب فخررازی از منظر عالمان

ابن حجر عسقلانی از ابن خلیل سکونی با ذکر سند از ابن طباطبا نقل می‌کند که: «فخررازی شیعی بوده و محبت اهل بیت را مانند شیعیان بر محبت دیگران مقدم می‌داشته و حتی در بعضی از

نمونه: «قوله تعالى: لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ فِيهِ لَطِيفَةٌ وَ هِيَ أَنْ الرِّجْسَ قَدْ يَزُولُ عَيْنًا وَ لَا يَطْهَرُ الْمَحَلَّ فَقَوْلُهُ تَعَالَى: لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَي يَزِيلُ عَنْكُمُ الذَّنُوبَ وَ يَطْهَرُكُمْ أَي يَلْبَسُكُمْ خَلْعَ الْكِرَامَةِ» (فخررازی، ۱۴۲۱: ۲۵ / ۱۶۸).

نمونه: «فیه لطائف: إحداهما: توحيد العذاب و جمع الجنات إشارة إلى أن الرحمة واسعة أكثر من الغضب الثانية...» (همان: ۱۱۶).

ب) مقید: در مواردی لطائف فخر، دارای قیودی است تحت عنوانی همچون: «لطیفه معنویه» «لطیفه لفظی» و ... که در مواردی مراد از این قیود مشخص است. در مواردی هم مراد از آن‌ها مشخص نیست و از این جهت می‌توان این قیود را نیز به دو بخش قیود مشخص و قیود نامشخص دسته بندی کرد.

۱-۴. انواع قیود لطائف تفسیر مفاتیح الغیب

انواع قیود لطائف فخررازی را می‌توان به دو دسته مشخص و نامشخص تقسیم کرد. در بین قیود لطائف، مواردی وجود دارد که مراد از قید ذکر شده را مشخص می‌کند؛ مانند «لطیفه نحویه» یا «لطیفه لفظی». در لطیفه نحویه نکته‌ای نحوی و در «لطیفه لفظیه» نکته‌ای مرتبط با لفظ (واژه) ذکر شده است. اما در مواردی، مراد از این قیود معلوم نیست و روند و معیار مشخصی در آن وجود ندارد و به نظر می‌رسد فخر در آن به طور کاملاً ذوقی پیش رفته و به طور ثابت آن قید در همه لطیفه‌های همانندش ذکر نشده است. مانند «لطیفه معنویه» «لطیفه غریبه» و .. که هر دو دسته از قیود را ذکر می‌کنیم:

الف) قیود مشخص

در تفسیر مفاتیح الغیب بعضاً لطائف با قیودی به کار رفته که مفهوم آن برای مخاطب ملموس و مشخص است. لذا خواننده به مراد فخررازی پی می‌برد. از جمله آن‌ها عبارت اند از:

۱. معنی لطیف:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ...» (فتح / ۲۹) عبارت «يَبْتَغُونَ فَضْلًا

نوشته‌هایش گفته است که: علی (ع) بر خلاف دیگران، شخصی شجاع بود» (عسقلانی، ۱۳۲۹: ۴ / ۴۲۹). طوفی می‌گوید: «او شبهات مخالفان مذهب را در نهایت قوت و تحقیق می‌آورد و سپس با نیرنگ، به پیروی از مذهب اهل سنت تظاهر می‌کند. بعضی از مردم به همین سبب وی را متهم می‌سازند و به وی نسبت می‌دهند که او با این روش اعتقادات خود را یاری می‌دهد ولی به آن تصریح نمی‌کند» (طوفی، ۱۹۷۷: ۲۶).

۳. ساختار تفسیر مفاتیح الغیب

شیوه ی تنظیم و نگارش به این صورت است که در همان فصل اول از مقدمه، به تفسیر استعاذه - اعوذ بالله من الشیطان الرجیم - و سپس - بسم الله - پرداخته است. وی سپس بدون هیچ مقدمه ای وارد تفسیر سوره می‌شود. فخررازی گاهی نیز در ضمن مقدمه ای کوتاه، چشم انداز کلی سوره و یا بخشی از آن را بیان می‌کند و این مقدمه را با ذکر نام سوره، محل نزول، تعداد آیات و اقوال مربوط به آن آغاز می‌کند. سپس ناسخ و منسوخ یا شرح مصطلحات حدیثی مانند متواتر و در صورت وجود روایت یا حدیثی از صحابه یا تابعین درباره آیه یا آیات، آن‌ها را بررسی می‌نماید و یا به ذکر مسائلی چون آحاد و جرح و تعدیل می‌پردازد. آن‌گاه آیه یا آیات مورد نظر را به کوچک ترین اجزای مفهومی تجزیه می‌کند و تحت عناوینی چون: مساله، سوال، وجه، اقوال، امور، فایده، لطیفه، نکته، مقدمه، حجت، دلیل، وجیزه و مناقب، و از ابعاد مختلف کلامی، فلسفی، لغوی، ادبی، فقهی و مانند اینها به بررسی و تفسیر آن‌ها می‌پردازد و در پایان نظر خود را بیان می‌نماید (شفاعی، ۱۳۸۹: ۷۰).

۴- لطائف تفسیر مفاتیح الغیب

لطائف آیات در تفسیر مفاتیح الغیب را می‌توان به دو دسته مطلق و مقید تقسیم کرد:

الف) مطلق: فخررازی در بیش‌تر موارد لطائفی را که برای آیات ذکر کرده، به طور مطلق تحت عنوان «لطیفه» یا «لطائف» ذکر کرده است.

است. خداوند آیه پیشین را به قول «وَاللَّهُ شَهِيدٌ» و این آیه را به «وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» ختم کرد. چون آنها کفر به نبوت محمد (ص) را اظهار می کردند و حال آنکه القای شبهه در قلوب مسلمانان را اظهار نمی کردند بلکه در این راه به وجوه حيله گری متوسل می شدند. پس ناچار در آنچه ظاهر می ساختند فرمود: «وَاللَّهُ شَهِيدٌ» و در آنچه پنهان می ساختند فرمود: «وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» و نیز در دو آیه قول «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ» را تکرار کرد و تکرار این خطاب لطیف به تَلَطُّف در باززدن آنان از راهشان در گمراهی و گمراه کردن نزدیک تر بوده است (همان: ۸ / ۳۰۸).

۵. استدلال لطیف:

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (انعام / ۱۰۳) عده ای از اصحاب ما با توجه به این آیه گفته اند که که مومنین در قیامت خدا را می توانند ببینند. اما در مقابل، مخالفان گفته اند: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» مدح است و دلیلی برای قابل رویت بودن خداوند نیست و با این استدلال، دیدن خداوند را نفی کردند. اگر این استدلال را قبول کنیم باید بگوییم: اگر خداوند قابل دیدن نبود چه فایده ای دارد که خداوند با گفتن: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» خود را مدح کند؟ چیزی که معدوم باشد اصلا امکان رویتش هم نیست. مفاهیمی مثل علم، قدرت، اراده قابل دیدن نیستند و کسی هم آنها را مدح نمی کنند. اگر قبول کنیم: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» مدح هست، مدح وقتی فایده داره که خدا قابل دیدن باشد. پس با توجه به این مطلب «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» یعنی امکان دیدن خداوند وجود دارد. زیرا چیزی که در ذاتش قابل دیدن نباشد دیگر ندیدنش مدح و تعظیم برایش محسوب نمی شود. اگر چیزی قابل دیدن باشد اما چشم ها قدرت دیدنش را نداشته باشند و نتوانند درک کنند در اینجا ندیدن آن شیء مدح و تعظیم است. به همین دلیل آیه دلالت می کند بر این که خداوند قابل دیدن هست و مومنین می توانند در

مِنَ اللَّهِ» برای جدا کردن رکوع و سجود مومنین از رکوع و سجود کفار است که به معنای لطیفی اشاره دارد و آن، این که خداوند برای رکوع کنندگان و سجده کنندگان مومن فرموده: «أَجُورُهُمْ وَزَيْدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» (فاطر / ۳۰). در اینجا برای آنها (مومنین) فرموده فضل را طلب می کنند و فرموده اجر، زیرا مومن هنگامی که می گوید من فضل تو را طلب می کنم به تقصیر و کوتاهی اش اعتراف می کند، پس فرموده «يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ» و فرموده: «اجرا» (فخررازی، ۱۴۲۱: ۲۸ / ۸۹).

۲. عبارت لطیف:

«وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نَسَائِكُمْ فَاَسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةٌ مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَاَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَقَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا» (نساء / ۱۵) در مورد عمل زشت در این آیه اشاره به عبارت لطیفی است. خداوند بنده را از کارهای زشت باز داشته است و او را در انجام این کارها یاری نمی کند. بلکه انسان آن عمل را به اختیار و به مقتضای طبیعت خودش انجام می دهد (فخررازی، ۱۴۲۱: ۹ / ۵۲۸).

۳. مقابله لطیف:

«وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ» (آل عمران / ۱۴۱) زجاج می گوید: معنای آیه این است که خدا روزها را متداول میان مسلمانان و کافران قرار می دهد. پس اگر غلبه کافران بر مؤمنان باشد، مراد از آن تمحیص و تطهیر گناهان مؤمنان است و اگر مؤمنان بر کافران باشد مراد از آن ستردن آثار کافران و محو آنها می باشد، پس تطهیر مؤمنان را به از بین رفتن کافران مقابله داد و این معنی، مقابله لطیفی است (همان: ۹ / ۳۷۵).

۴. خطاب لطیف:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ» "قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مِن آَمَنٍ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ" (آل عمران / ۹۸-۹۹) مراد از «وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» تهدید

قیامت خداوند را ببینند و این استدلالی لطیف از آیه است (همان: ۱۳ / ۹۷).

۶. وجه لطیف:

«یا صاحِبِ السَّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَّفِرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (یوسف / ۳۹) از آیه وجه لطیفی استنباط می‌شود بدین معنا که تنها خدای واحد، شایسته پرستش است زیرا با فرض وجود دو خدا نمی‌توان برای هر دو صفات کمالی را تصور کرد. اما هنگامی که یک معبود پرستش شود، به یقین حاصل تنها او مستحق پرستش است (همان: ۱۸ / ۴۵۸).

«وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فِإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ» (نحل / ۶۱) ظاهر آیه دلالت می‌کند بر اقدام مردم بر ظلمی که مستحق هلاکت همه جنبنندگان است و این جایز نیست زیرا گناه از جنبنندگان صادر نشده است تا مستحق هلاکت باشند، لذا وجه لطیف نیکو و حسن آن است که بگوییم اگر خداوند انسان را به سبب ظلم و کفرش مجازات کند نسلی از او در زمین باقی نخواهد ماند به این ترتیب جنبنندگان که برای منافع انسان خلق شدند نیز باقی نمی‌مانند لذا نسل آن‌ها هم قطع می‌شود (همان: ۲۰ / ۲۲۸).

۷. ترتیب لطیف:

«قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّي وَ رَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمُ إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتِطَعْتُ وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ» «وَ يَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَ مَا قَوْمٌ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ» «وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ» (هود / ۸۸ - ۹۰) شعيب (ع) در اثبات حقایق نبوت و الهی بودن دعوتش ترتیب لطیفی را بیان می‌کند. این‌که ظهور شواهد و کثرت نعم

الهی مانع از خیانت در وحی می‌شود.

دلیل دیگر مراقبت او بر این دعوت، فراخواندن به آنچه به صلاحشان است، یعنی دشمنی با آنان سبب نمی‌شود ایشان را به چیزی دعوت کند که موجب عذابشان شود، سپس بلکه با اشاره مجدد به توحید و منع از پستی، به توبه سفارش می‌کند زیرا خداوند رحیم و دود است (همان: ۱۸ / ۳۹۰).

«هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّا لِلْمُتَّقِينَ لَحَسَنٌ مَّآبٌ» «جَنَاتٍ عَدْنٍ مُّفْتَحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ» «مُتَّكِنِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَ شَرَابٍ» (ص / ۴۹ - ۵۷) خداوند در این آیات بیان می‌کند که هرکس خداوند را اطاعت کند برای او ثوابی است چنین و چنان و هرکس مخالفت کند برای او عقابی است چنین و چنان و همه این‌ها صبر بر تکالیف الهی را واجب می‌کند و این نظم نیکو و ترتیب لطیفی است (همان: ۲۶ / ۴۰۱).

«فَلَنَذِقَنَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ» «ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ» «وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ أُضَلُّوا مِنَ الْجَنِّ وَ الْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أقدامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ» «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» «نَحْنُ أَوْلِيَآؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ» «نَزَّلْنَا مِنْ غُفُورٍ رَحِيمٍ» (فصلت / ۲۷ - ۳۳) خداوند در این آیات وعیدها را به ترتیب و هم ردیف با وعده‌ها وصف کرده است و مدار کل قرآن بر این ترتیب لطیف است (همان: ۲۷ / ۵۶۰).

اینطور برداشت می‌شود علت اینکه برای این لطیفه «ترتیب لطیف» ذکر شده، ترتیب و نظم ویژه این آیات در بیان وعده و وعید الهی است و فخر این نظم و ترتیب لطیف آیات را مدار کل قرآن دانسته است.

۸. نظم لطیف:

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» «نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ» (آل عمران / ۲-۳)

۱۲. لطائف أبحاث:

«وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ
 إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره/ ۲۸۰) برای «کان» هیچ معنی جز «حَدَثٌ
 ، وَقَعَ وَوُجِدَ» نیست جز اینکه چون می گویی «وُجِدَ وَحَدَثٌ»
 که بر دو قسم است:

۱- معنی آن وُجِدَ وَحَدَثٌ الشَّيْءُ باشد مانند این که می گویی:
 وَوُجِدَ الْجَوْهَرُ وَحَدَثَ الْعَرَضُ.

۲- وَوُجِدَ وَحَدَثٌ موصوفیهُ الشَّيْءِ بالشَّيْءِ پس هرگاه بگویی:
 كَانَ زَيْدٌ عَالِمًا، معنای آن این است که حَدَثٌ فِي الزَّمَانِ الْمَاضِي
 موصوفیهُ زَيْدٍ بِالْعِلْمِ، و قسم اول که به «کان» تامه و قسم دوم
 به ناقصه موسوم است. در حقیقت مفهوم «کان» در هر دو موضع
 عبارت از حدوث و وقوع است: از این که در قسم اول، مراد
 حدوث شی در نفس خویش است، به ناچار اسم واحد کافی
 است. حال آن که در قسم دوم حدوث موصوفیت یکی از دو امر
 به دیگری است و این از اباحت لطیف است (همان: ۷ / ۸۴).

۱۳. لطائف کلمات:

«لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا
 لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَىٰ الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَعَلَىٰ الْمُقْتَرِ قَدْرَهُ مَتَاعًا
 بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَىٰ الْمُحْسِنِينَ» (بقره/ ۲۳۶) اقسام مطلقات
 چهار مورد است و این آیه سه حکم را بیان می کند. اگر
 تقدیر آیه این بوده باشد که: مَهْرِي نِسْتِ مَگَرِ دَرِ زَمَانِ لِمَسِ
 كَرْدَنِ (نزدیکی کردن) یا در زمان مقرر کردن مهر، می توان گفت
 که آن کس که نزدیکی نکرده و برای او مفروضی (مهری) نبوده، و
 آن که مفروض لهاست (مهر بر او تعیین شده) ولیکن نزدیکی
 نکرده، واجب می آید که برای هر یک از آنها مهر باشد. بر این
 تقدیر، این آیات مشتمل بر بیان حکم این اقسام چهارگانه بالتمام
 است و این از لطائف کلمات است و خدای را بر این [لطائف]
 سپاس گزاردن واجب است (همان: ۶ / ۴۷۵).

۱۴. لطیفه نحوی:

مطلع این سوره نظم لطیف و عجیبی دارد. ترسایان پیوسته با
 حضرت محمد(ص) بر سر معرفت پروردگار یا پیامبری ایشان
 در نزاع بودند. آن ها در شناخت پروردگار می گفتند برای او
 فرزندی اثبات کنید. حال آن که حضرت هیچگاه چنین کاری نمی
 کرد. زیرا به دلائل عقلی قطعی «حسی قیوم» را محال است
 فرزندی باشد. نزاع آن ها در پیامبری حضرت هم باطل بود، زیرا
 به همان روشی که خداوند تورات و انجیل را بر موسی و عیسی
 نازل کرده همان را نیز عیناً در باره محمد (ص) هم نازل کرد.
 این وجه نظم (کیفیت پیوند و ارتباط آیه با آیات قبل و بعد از
 آن) است و آن به راستی نیکوست (همان: ۷ / ۱۲۹).

۹. نکته لطیفه:

«الرَّكِبُ أَحْكَمُ آيَاتُهُ ثُمَّ فَصَّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَيْرٍ»
 (هود/ ۱) اگر عبارت «من لدن حکیم خیر» را صفت برای
 «أحکمت و فصلت» (یعنی أحکمت و فصلت من لدن حکیم
 خیر) بدانیم بنابراین در تقدیر بین اول و آخر آیه نکته ای لطیف
 وجود دارد مانند آن که گفته شود: أحکمت آياته من لدن حکیم و
 فصلت من لدن خیر عالم بکیفیات الأمور، به این معنی که: کتابی
 است که آیتش از سوی حکیمی آگاه استواری و استحکام یافته
 و تفصیل داده شده از سوی حکیم آگاه (استحکام و تفصیلش هر
 دو از جانب خداست) (۱۷ / ۳۱۴).

۱۰. تعریضات لطیف:

«إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَلْ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ»
 عبارت «إِلَّا مَنْ ظَلَمَ» (نمل/ ۱۱) به معنی «کسی است که ستم
 کند» و بر آنچه از انبیا از ترک گناه بزرگ و یا کوچک (اهل
 سنت اعتقاد به گناه کردن انبیا دارند) صادر شده است، حمل می
 شود و یا ممکن است مقصود از آن کنایه به کار موسی باشد و
 این از کنایات و تعریضات لطیف است (همان: ۲۴ / ۵۴۵).

۱۱. استعار لطیف:

«وَ الصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ» (تکویر/ ۱۸) «تَنَفَّسَ» استعاره ای لطیف
 است (همان: ۳۱ / ۶۹).

ولی در باره آب داغ چون چنین توالی ای وجود ندارد. لذا بر وزن حموم نیامده است و حمیم گفته شده است. اگر سؤال شود پس یحموم در (آیه ۴۳) چیست؟ چند جواب دارد: ۱- اسمی از اسم های جهنم است. ۲- به معنای دود است ۳- به معنای ظلمت است و اصل آن از حمم است که به معنی ذغال است و این که به جای «حموم»، «یحموم» گفته شده است همین اضافه شدن «یا» و «واو» دلالت بر شدت سیاهی می کند چون وقتی حرف در کلمه زیاد شود معنی هم زیاد می شود و معنای سیاهی به سیاهی شدیدتر تبدیل می شود و چون دو حرف «واو» و «یا» به حمم اضافه شده است دو معنا هم اضافه می شود هم سیاهی شدیدتر می شود و هم حرارت، در هر حال طبق هر سه معنی نتیجه این می شود که آن ها در عذاب همیشگی هستند به گونه ای که اگر در معرض هوا قرار بگیرند می سوزند و اگر خود را در جایی و در سایه ای پنهان نمایند در سایه حموم قرار می گیرند. شاید علت ترتیب سموم و حمیم این باشد که سموم موجب عطش می شود و اگر بخواهد زیر سایه برود دچار حموم می شود (همان: ۲۹ / ۴۰۹).

ملاحظه: با توجه به این لطیفه نکته ای که حاصل می شود این است که فخر هنگامی که در مورد واژه ای لطیفه ذکر می کند، به آن قید «لطیفه لغوی» را می دهد. به طور کلی در این شانزده قید لطایف، علت استفاده از این قیود برای لطایف، واضح است.

ب) قیود نامشخص

در تفسیر مفاتیح الغیب بعضی لطایف با قیودی به کار رفته است که مفهوم آن برای مخاطب ملموس و مشخص نیست و معیار و ملاک ثابتی ندارند. فخررازی هم در تفسیرش اشاره ای به مرادش از این قیود نکرده است. از جمله آن ها عبارت اند از:

۱. لطیفه عجیبه:

«الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنْسَهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَٰذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ»

«قَالَتَ يَا وَيْلَتَى أَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَ هَٰذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ» (هود/ ۲۷) شیخاً در «هذا بعلي شيخا» حال و منصوب است و این از لطائف نحو است. کلمه هذا برای اشاره است و «و هذا بعلي شيخا» جانشین حالتی است که برای شیخ گفته شده است و مقصود از این تعریف حالتی مخصوص یعنی سالخوردگی و پیر بودن است (همان: ۱ / ۳۷۵).

«لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ» (واقعه / ۶۵) در حرف لام در عبارت «لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ» لطیفه ای نحوی است و آنکه اصل در «لو شرطیه» این است که بر سر فعل ماضی بیاید و بعد از آن «لام جزا» باشد. همانطور که در «لَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا» (سجده / ۱۳) آمده و در «و لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ» (ابراهیم / ۲۱) و اگر «لو شرطیه» بر سر فعل مضارع بیاید می توان «لام جزا» را حذف کرد یا آورد لذا در واقعه / ۷۰ آمده «لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ» و در واقعه / ۶۵ آمده «لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ» (همان: ۲۹ / ۴۲۱).

ملاحظه: در لطیفه نحویه نکته ای نحوی ذکر شده است.

۱۵. لطیفه لفظی:

«وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ» (الرحمن / ۲۴) در کلمه «الجوار» لطیفه ای لفظی است: هنگامی که خداوند به نوح علیه السلام دستور ساخت کشتی می دهد می فرماید: «وَأَصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا» (هود: ۳۷) در اول امر چون هنوز ساخته نشده است آن را فلک، و بعد از ساخته شدن آن را سفینه و جاریه می نامد. پس قبل از ساخته شدن، فلک است و بعد از ساخته شدن سفینه و جاریه نام می گیرد (همان: ۲۹ / ۳۵۳).

ملاحظه: فخررازی هنگامی که به لفظ توجه داشته و نکته ای ظریف در الفاظ عبارات بوده است برای لطیفه، قید «لطیفه لفظی» را ذکر کرده است.

۱۶. لطیفه لغویه:

«فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ» «وَوَظِلٌّ مِّنْ يَّحْمُومٍ» (واقعه / ۴۲-۴۳) در کلمه «حمیم» لطیفه ای لغوی است و آن که سموم بر وزن فاعول و صیغه مبالغه است و بادهای پی در پی و پشت سرهم را گویند.

(اعراف / ۵۱) در این آیه لطیفه‌ی عجیبی است؛ این که خداوند فراموش کاران آخرت را به کافران وصف کرده است که دین‌شان را اولاً به لهو، ثانیاً به بازی گرفته اند، ثالثاً دنیا آن‌ها را فریفته است. سپس عاقبت آن‌ها این شد که از (روی علم) آیات خدا را انکار کردند و این دلالت می‌کند بر این که دوستی دنیا مبدا کل آفات است و انسان را به سمت کفر و ضلالت می‌برد (همان: ۱۴ / ۲۵۳).

ملاحظه: دقیقاً مشخص نیست به چه علتی فخر رازی برای این لطیفه قید «لطیفه عجیب» را ذکر کرده است و واضح نیست مرادش از لطیفه عجیب چیست و چرا بدون قید مانند آن دسته از لطایف بدون قیدش (مطلق) ذکر نکرده است.

۲. دقیقه لطیفه:

- «فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (آل عمران / ۱۴۸) در این آیه لطیفه دقیقی ست و آن اینکه این گروه به بدکار بودن خودشان اعتراف کردند. آن‌گاه که گفتند: «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا» (آل عمران / ۱۴۷) و چون به این کار اعتراف کردند خداوند آن‌ها را نیکوکار نامید. خداوند به آن‌ها می‌گوید: چون تو به بدکاری و عجز خودت اعتراف کردی، پس من تو را به نیکو کاری وصف می‌کنم، تا بدانی که بنده را برای وصول به حضرت خدا جز به اظهار ذلت و مسکنت و عجز راهی نیست (همان: ۹ / ۳۸۳).

- «وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عِزِّي الدَّارِ» (رعد / ۲۲) در عبارت «ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ» دقیقه لطیف وجود دارد و آن که وقتی معشوق از عاشق ضربه ای بخورد گویی از آن ضربه خشنود است و با لذت به معشوقش نگاه می‌کند. بنده ای که در برابر بلاء و محنت صبر می‌کند و به آن راضی است مانند آن معشوق است و سبب رضایتش آن است که معرفت نور حق او را فرا می‌گیرد و این دقیقه ای لطیف است (همان: ۱۹ / ۳۵).

- «فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ أَنْسَ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ» «كَانَهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ» (الرحمن / ۵۶-۵۷) در این آیه لطیفه‌ای است و آنکه عبارت: «قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ» (الرحمن / ۵۶) به پاکی آن‌ها از زشتی‌ها اشاره دارد و عبارت «كَانَهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ» به صفا و طراوت آن‌ها اشاره دارد پس اول با عقلیات شروع کرده و سپس با حسیات تمام کرده است و برای بیان مشابهت جسم آن‌ها در سرخی و سفیدی به یاقوت و مرجان تشبیه می‌کند و از این جهت (چون پاکی از عقلیات و زیبایی از حسیات است) بیان پاکی و عفت بر بیان زیبایی مقدم شده است و این همانند خواندن آن‌ها به یاقوت و مرجان مبالغه نیست بلکه تشبیه است. مثل وقتی که گفته می‌شود زید همانند اسد است و این لطیفه‌ای دقیق است (همان: ۲۹ / ۳۷۶).

- «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ» (بروج / ۱۱) در اینکه فرموده است: «ذلک» و فرموده است: «تلک» در این لطیفه ای دقیق است و آن که «ذلک» به خبر دادن حصول این باغ‌ها (بهشت) اشاره می‌کند اما «تلک» به خود بهشت اشاره دارد. خبر دادن خداوند از بهشت به رضایت الهی و رستگاری دلالت دارد نه حصول بهشت (در واقع آن رستگاری بزرگ خبر حصول بهشت است و مراد از خبر حصول بهشت رضایت الهی است) (همان: ۳۱ / ۱۱۳).

ملاحظه: مشخص نیست در «لطیفه دقیق» با لطایفی که بدون ذکر قید و به طور مطلق با لفظ «لطیفه» آمده، چه تفاوتی است در حالی که بقیه لطایف هم همانند این چهار مورد، دقیق هستند.

۳. لطائف اسرار

- «وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِن كُنتُمْ آمَنتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ مُسْلِمِينَ» «فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» «رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (یونس / ۸۴-۸۶) در این آیات خطاب به مسلمانان بیان شده است که از شروط ایمان توکل است. زیرا اسلام به معنای تسلیم و

۵. لطیفه نفیسه:

«وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَ غَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِضَ لِبَعْضِهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (رعد / ۴) در عبارت «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» لطیفه نفیسی است. این که حوادث سلفیه، ستارگان و افلاک در امور و اتفاقات تاثیر گذارند اما علت تامه و موثر، فاعل مختار است (به عبارت دیگر این عناصر به تنهایی موثر نیستند و میزان تاثیرگذاری شان به امر خداوند است)، لذا در این مقام حجت تمام می شود و نیاز به فکر نیست. علت بیان عبارت «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» این است که در صورتی حجت تمام می شود که گفته شود حوادث سلفیه به تنهایی موثر نیستند بلکه برای تاثیر گذاری به محدث و فاعل مختار نیاز دارد و کمال عقل این قول را می پذیرد و عبارت «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» از لطائف نفیس قرآن است (همان: ۸ / ۱۹).

۶. لطیفه معنویه:

«الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (یس / ۶۵) در این آیه لطایف معنوی است. لطیفه معنوی یک: در روز قیامت شهادت مقربین و صدیقین برای همه دشمنان گناهکاران پذیرفته می شود و شهادت دشمن برای دشمن، قابل قبول نیست و اگر شاهد از کافران و فاسقان باشد شهادت او قابل قبول نیست. پس خداوند برای آن ها پاهای شان را شاهد قرار داده است. همچنین نفرموده از دست و پای که گناه و فسق صادر شده، شهادت پذیرفته نیست. زیرا شهادت شخص فاسق قبول است چون اگر بگوید اعضای من گناه نکرده، با توجه به این که دروغگو است، این شهادت او هم دروغ است و در واقع علیه خودش شهادت می دهد و اگر راست هم بگوید باز علیه خودش شهادت می دهد.

لطیفه معنوی دو: در دنیا بر قلوب کفار مهر زده می شود و در آخرت بر دهانشان. زمانی که به قلوب آن ها مهر زده می شود با

فرمانبرداری است و ایمان به معنای صبرورت قلب و شناخت نسبت به اینکه واجب الوجود، واحد است و او مدبر همه امور است. زمانی که ایمان و اسلام حاصل شود بنده به خدا توکل می کند یعنی همه امورش را به خدا واگذار می کند، و این از لطائف اسرار الهی است (همان: ۱۷ / ۲۹۰).

«وَ قَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ» (ابراهیم / ۸) در آیه معنایی نهفته که از لطائف الاسرار است و آن چنین است؛ خداوند به حسب تمامی صفات و کمالاتش واجب الوجود و نیز حمید لذاته (شایسته ستایش) است اگرچه از آن بی نیاز است و شکر شاکرین و کفر کافران خللی در حمید بودن او وارد نمی کند. لذا موسی به بنی اسرائیل گفت اگر شما و همه مردم زمین کافر شوید به خدا زیبایی نمی رسد زیرا او بی نیاز و ستوده است (همان: ۱۹ / ۶۸).

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» «قِيمًا لِّئِنِّدِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَ يُشِرُّ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنْ لَهُمْ أُجْرًا حَسَنًا» (کهف / ۱-۲) دو واژه «عوجاً» و «قیماً» که دو صفت قرآن هستند برای دو منظور متفاوت آمده اند، اولی دلالت بر کامل بودن ذات خودش است و دومی برای کامل کردن چیزهای دیگر، پس یکی برای کامل بودن است و دومی برای مکمل بودن. مشابه این دو تعبیر در سوره بقره نیز آمده است «لَارِيبَ فِيهِ» معادل عوجاً و «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» معادل قیماً می باشد و این از اسرار لطیف است (همان: ۲۱ / ۴۲۲).

۴. لطیفه شریفه:

«وَ قَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِن كُنتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ مُسْلِمِينَ» «فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» «رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (یونس: ۸۴ - ۸۶) ایمان و اسلام ملازم یکدیگرند و به دنبال آن توکل به خدا ایجاد می شود. بدین ترتیب بندگان توجه به امور دینی شان بیش از توجه به امور دنیا و مصالح ابدان شان است و این لطیفه ای شریفه است (همان: ۱۷ / ۲۹۰).

دهانشان سخن می‌گویند. همانطور که در توبه/۳۰ آمده: «ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ» و زمانی که بر دهانشان مهر زده می‌شود با اعضای شان سخن می‌گویند (همان: ۲۶ / ۳۰۲).

«إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (فتح/۲۶) در این آیه لطیفه معنوی است. این‌که خداوند نهایت فاصله و اختلاف بین مومن و کافر را بیان کرده است به سه چیز اشاره دارد: ۱- فاعل برای کافرین در «جعل»، خودشان هستند پس فرموده است: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا» و برای مومنان به جهت این‌که خداوند سکینت را برای آن‌ها قرار داده، فاعل «الله» است پس فرموده: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ». ۲- برای کافران حمیت و برای مومنین آرامش را قرار داده است. تفاوت دو مفعول (حمیت و آرامش) را بیان کرده است. ۳- اضافه حمیت به جاهلیت و اضافه سکینت به خودش از این جهت که فرمود: «حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ لِلَّهِ» و «سكینت» این اختلاف در مضاف الیه نشان می‌دهد که عامل حمیت خود جاهلان هستند و عامل سکینه، خداست (همان: ۲۸ / ۸۴).

«مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ» (ق/۳۳) در این آیه لطایف معنوی است.

لطیفه معنوی یک: از نظر اهل لغت خشیت و خوف هر دو به یک معنا هستند. اما بین آن دو فرق است. خشیت به جهت عظمت و بزرگی ترساننده است. زیرا از ترکیب حروف خ ش ی در کنار هم، معنی هیبت رساننده می‌شود و در خوف، ترس به علت ضعف فرد ترسیده است. زیرا ترکیب خ و ف در کنار هم بر ضعف فرد ترسیده دلالت دارد. معنای خوف و خشیت به هم نزدیک نیست. خداوند در بیش تر مواضع لفظ خشیت ذکر کرده، از این جهت که ترس از عظمت ترساننده است نه ترس شخص ترسیده. لذا در این آیات، خشیت همراه با نام خدا (ترساننده) آمده است و مناسبت برای ذکر خوف وجود ندارد.

لطیفه معنوی دو: خداوند فرموده است: «خَشِيَ الرَّحْمَنَ» که در این عبارت صفت «الرحمن» همراه «خشی» آمده است تا به مدح انسان متقی اشاره کند (ق/۳) از این جهت رحمت، مانع از این نیست که شخص متقی نترسد بلکه ترس متقی به جهت عظمت خداوند است و فرموده: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (فاطر/۲۸) زیرا «انما» برای حصر است تا اشاره کند فرد جاهل از ذکر «الله» نمی‌ترسد (همان: ۲۸ / ۱۴۶). ملاحظه: مشخص نیست در «لطیفه معنوی» با لطایفی که بدون ذکر قید و به طور مطلق با لفظ «لطیفه» آمده، چه تفاوتی است. ۷. لطیفه عزیزه:

«إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ» (طور/۷) در عبارت «عَذَابَ رَبِّكَ» لطیفه‌ای عزیز است و آنکه خداوند در این آیه به جای اینکه «عذاب الله» بگوید فرموده: «عذاب ربك» زیرا کلمه «الله» اسمی است که خبر از عظمت و هیبتی می‌دهد که مومن و حتی پیامبر هم می‌ترسد. این در حالی است که همه عالم از او می‌ترسند چه رسد به یک نفر. لذا به جای «الله» کلمه «رب» را آورد تا وقتی کسی شنید بوسیله آن امنیت و آرامش بیاید (همان: ۲۸ / ۲۰۱).

ملاحظه: علت ذکر قید عزیز در این لطیفه نامعلوم است در حالی که با توجه به ذکر لطیفه لغوی می‌توانست لطیفه لغوی هم باشد یا با توجه به لطیفه دقیق می‌توانست لطیفه دقیق هم باشد. علت ذکر قید عزیز در این لطیفه مشخص نشده است اما می‌توان احتمال داد که به خاطر اسم خداوند به این لطیفه قید «عزیز» داده شده است.

به طور کلی در این هفت مورد قید لطایف، علت استفاده از این قیود برای لطایف، واضح نیست.

۲-۳. انواع نکات لطایف تفسیر مفاتیح الغیب

نکات لطایف تفسیر مفاتیح الغیب را می‌توان به ۵ قسم دسته بندی کرد: تفسیری، تفسیری- ادبی، کلامی و روایی.

۴ (۶۹/۲۸)، ۲۰ (۷۹/۲۸)، ۲۲ (۸۱/۲۸)، ۲۶ (۸۴/۲۸)، ۲۹ (۸۹/۲۸ و ۹۰)، حجات: ۴ (۹۶/۲۸)، ۶ (۹۸/۲۸)، ۱۳ (۱۱۳/۲۸)، ق: ۵ (۱۲۸/۲۸)، ۳۳ (۱۴۶/۲۸)، ذاریات: ۳۰ (۱۷۸/۲۸)، ۴۵ (۱۸۵/۲۸)، ۵۱ (۱۹۰/۲۸)، ۵۸ (۱۹۶/۲۸)، طور: ۱۶ (۲۰۵/۲۸)، ۲۶-۲۷ (۲۱۲/۲۸)، نجم: ۱ (۲۳۳/۲۸)، ۵ (۲۲۹/۲۸).

نمونه: در عبارت «وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (روم/۱۸) لطیفه‌ای است و آنکه هنگامیکه خداوند بندگان را به تسبیح امر کرده است گویا بیان کرده است که تسبیح خداوند به نفع خودشان است و از حمد و تسبیح آن‌ها نفعی به خداوند نمی‌رسد همانطور که در سوره حجات /۱۷ فرموده است: «يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (همان: ۲۵/۸۸).

۲-۳-۲ ادبی: نکته ادبی شامل مباحث لغوی، نحوی و یا بلاغی (استعاره، کنایه، تشبیه...) است که فخر در لطایف خود به‌کار برده است. از جمله: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم: (همان: ۹) حمد: ۱ (۲۴۰/۱)، بقره: ۱ (۲۴۹/۲)، ۲۸۰ (۸۴/۷)، آل عمران: ۹۸-۹۹ (۳۰۸/۸)، توبه: ۱۰۱-۱۰۳ (۱۳۷/۱۶) هود: ۷۲-۷۳ (۳۷۵/۱) روم: ۱۵-۱۶ (۸۵/۲۵)، لقمان: ۷-۹ (۱۱۶/۲۵)، احزاب: ۵۳ (۱۷۹/۲۵)، سبأ: ۱۲ (۱۹۸/۲۵)، یس: ۲۰ (۲۶۴/۲۶)، ۲۲ (۲۶۴/۲۶)، ۲۳ (۲۶۵/۲۶)، ذاریات: ۴۵ (۱۸۶/۲۸)، طور: ۷ (۲۰۱/۲۸)، نجم: ۱۷ (۲۴۶/۲۸)، قمر: ۳۶ (۳۱۵/۲۹)، الرحمن: ۲۴ (۳۵۳/۲۹)، الرحمن: ۴۶ (۳۶۹/۲۹)، واقعه: ۶۵ (۴۲۱/۲۹)، تکویر: ۱۸ (۶۹/۳۱).

نمونه نحوی: در حرف لام در عبارت «لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ» (واقعه/۶۵) لطیفه‌ای نحوی است و آنکه اصل در «لو شرطیه» این است که بر سر فعل ماضی بیاید و بعد از آن «لام جزا» باشد همانطور که «وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا» (سجده/۱۳) و در «وَلَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهْدَيْنَاكُمْ» (ابراهیم/۲۱) و اگر «لو شرطیه» بر سر فعل مضارع

۱-۲-۳. تفسیری: توضیح معنا و مفهوم آیه است. از جمله: حمد: ۱ (۲۴۰/۱)، ۶ (۱۶۴/۱) بقره: ۲۲ (۳۳۳/۲)، ۱۹۷ (۳۲۰/۵)، ۲۳۶ (۴۷۵/۶)، ۲۶۵ (۴۸/۷)، ۲۶۸ (۵۶/۷)، ۲۸۵ (۱۰۶/۷) آل عمران: ۲ (۱۲۹/۷)، ۵ (۱۳۴/۷)، ۶ (۱۳۵/۷)، ۹۲ (۲۸۸/۸)، ۱۴۱ (۳۷۵/۹)، ۱۴۸ (۳۸۳/۹) نساء: ۱۵ (۹/۱۴) ۵۴ (۲۵۳/۱۴)، ۵۱ (۲۷۵/۱۱) اعراف: ۵ (۵۲۸/۱۶) ۲۱ (۵۲۹/۱۵)، ۱۲۹ (۱۵۰/۱۳) توبه: ۵ (۱۵۱-۱۵۰/۱۶) ۱۱۱ (۱۳۷/۱۶)، ۱۰۳ (۱۵۱-۱۵۰/۱۶) ۱۲۲ (۱۷۰/۱۶) یونس: آیات ۸۴-۸۶ (۲۹۰/۱۷)، ۱۰۹ (۳۱۱/۱۷) هود: ۱ (۳۱۴/۱۷)، ۲ (۳۱۶/۱۷) ۵۲ (۳۶۳/۱۸)، ۸۸-۹۰ (۳۹۰/۱۸) یوسف: آیات ۲۵-۲۹ (۴۴۵/۱۸)، ۳۹-۴۰ (۴۵۸/۱۸)، ۵۰ (۴۶۷/۱۸) ۵۲ (۴۶۷/۱۸) رعد: ۳ (۸/۱۹)، ۴ (۸/۱۹)، ۲۰-۲۴ (۳۵/۱۹) نحل: آیات ۶۱-۶۴ (۲۰/۲۲۸)، ۱۲۵ (۲۰/۲۸۷)، ۱۲۶-۱۲۸ (۲۰/۴۶۸) کهف: آیات ۱-۳ (۲۱/۴۲۲)، ۴۶ (۲۱/۴۶۸) طه: آیات ۹۲ الی ۹۴ (۹۳/۲۲) نمل: آیات ۹۱ الی ۹۳ (۵۷۵/۲۴) عنکبوت: آیات ۴-۵ (۲۸/۲۵)، ۷ (۳۰/۲۵) ۸ (۳۲/۲۵)، ۱۰-۱۱ (۳۳/۲۵)، ۱۴ (۳۷/۲۵)، ۲۱-۲۲ (۴۲/۲۵)، ۲۴ (۴۵/۲۵)، ۲۷ (۴۸/۲۵)، ۳۱-۳۲ (۵۱/۲۵) ۳۳-۳۴ (۵۳/۲۵)، ۴۱ (۵۷/۲۵)، ۴۵ (۶۲/۲۵)، ۴۸-۴۹ (۶۴/۲۵)، ۵۱-۵۲ (۶۵/۲۵) روم: ۱۰ (۸۴/۲۵)، ۱۵-۱۶ (۸۵/۲۵) ۱۷-۱۸ (۸۸/۲۵)، ۴۴-۴۵ (۱۰۶/۲۵) لقمان: ۴-۵ (۱۱۶/۲۵)، ۲۰ (۱۲۴/۲۵)، ۲۶ (۱۲۷/۲۵) سجده: ۴-۵ (۱۴۰/۲۵) احزاب: ۳۰-۳۱ (۱۶۶/۲۵ و ۱۶۷)، ۳۳ (۱۶۸/۲۵) ۴۱ (۱۷۰/۲۵)، ۴۵ (۱۷۳/۲۵) سبأ: ۳ (۱۹۳/۲۵)، ۱۲ (۱۹۸/۲۵)، ۲۳-۲۴ (۲۰۵/۲۵) فاطر: ۱۳ (۲۲۸/۲۶) ۳۱ (۲۳۸/۲۶) یس: ۱۱ (۲۵۷/۲۶)، ۲۲ (۲۶۴/۲۶) ۲۳ (۲۶۵/۲۶)، ۶۵ (۳۰۲/۲۶)، ۷۷ (۳۰۸/۲۶) زمر: ۴۹-۵۷ (۴۰۱/۲۶) فصلت: ۲۷-۳۲ (۵۶۰/۲۷) محمد: ۱۵ (۴۷/۲۸)، ۱۹ (۵۲/۲۸)، ۲۳ (۵۵/۲۸)، ۲۷ (۵۷/۲۸)، ۲۸ (۵۷/۲۸) فتح:

لطیفه لفظی سه: در عبارت «فَأَنْزَلَ» فاء بر سر انزل آمده نه واو، به این علت که در مقابل جمله قبل از خود قرار دارد. مانند این که گفته شود: «اکرمی فاکرمته» و اگر گفته بود «اکرمنی و اکرمته» مقابله را نمی‌رساند (خداوند در مقابل حمیت کافران این آرامش را بر قلوب مومنین نازل کرد) (همان: ۸۴/۲۸).

۳-۲-۴. کلامی: شامل مباحثی پیرامون ذات و وجود خداوند و معاد است. از جمله: حمد: ۶ (همان: ۱۶۴/۱)، آل عمران: ۸۳ (۸ / ۲۸۰)، ابراهیم: ۸-۹ (۶۸/۱۹)، اعراف: ۵۴ (۲۶۹/۱۴).

نمونه: در عبارت «ان الله هو الغنی الحمید» (لقمان / ۲۶) معانی لطیفی است: ۱- خداوند به هیچ کس محتاج نیست و همه به او محتاج اند و از حمد و سپاس‌گزاری بی‌نیاز است. ۲- او از حمد حامدین بی‌نیاز است و از کفر کافرین هم تقصی به او ملحق نمی‌شود زیرا او ذاتاً حمید است. ۳- هر آنچه در آسمان‌ها و هر آنچه در زمین است همه برای خداوند است و همه مخلوق اویند پس محتاج اویند، غنی و بی‌نیازی جز خداوند وجود ندارد و او غنی مطلق و حمید مطلق است. پس هر کس محتاج است «حامد» است و چون خدا محتاج نیست «حمید» است (خداوند چون مالک همه آسمان و زمین است پس غنی و حمید است. در واقع هو الغنی تعلیل مالکیت است و چون غنی مطلق است پس به دنبال آن حمید مطلق هم است) (همان: ۱۲۷/۲۵).

۵-۲-۳. روایی: استناد و استفاده از روایت برای لطیفه آیات. نمونه: عبارت «الَّذِينَ آمَنُوا» در «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهين» (طور / ۲۱) یعنی بخاطر وجود ایمان شان فرزندان شان اهل بهشت می‌شوند و آرزو می‌کنند که ای کاش فرزند قبل از پدر داخل بهشت می‌شد. در این جا لطیفه‌ای معنوی است و در روایات وارد شده که فرزند صغیر، پدرش را شفاعت می‌کند و این به پاداش اشاره دارد (همان: ۲۸ / ۲۰۹).

باید می‌توان «لام جزا» را حذف کرد یا آورد لذا در واقعه / ۷۰ آمده «لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ» و در واقعه / ۶۵ آمده «لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ» (همان: ۲۹ / ۴۲۱).

نمونه بلاغی: «تَنَفَّسْ» در «وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسْ» (تکویر / ۱۸) استعاره‌ای لطیف است (همان: ۳۱ / ۶۹).

۳-۲-۳. تفسیری - ادبی: لطایفی که هم در بردارنده‌ی نکته‌ای تفسیری و هم نکته‌ای ادبی است (ترکیبی از نکته‌ی تفسیری ادبی). از جمله: حجر: ۴۹-۵۰ (همان: ۱۴۹/۱۹)، نمل: ۱۰-۱۴ (۵۴۵/۲۴)، لقمان: ۱۷-۱۸ (۱۲۲/۲۵)، یس: ۲۲ (۲۶۴/۲۶)، محمد: ۲۸ (۵۸/۲۸)، فتح: ۲۶ (۸۴/۲۸)، حجرات: ۶ (۹۹/۲۶)، ق: ۶ (۱۲۷/۲۸)، زاریات: ۴۵ (۱۸۶/۲۸)، نجم: ۳۱ (۲۶۸/۲۸)، الرحمن: ۵۶ (۳۷۵/۲۹)، واقعه: ۲۰ (۳۹۶/۲۹)، واقعه: ۴۲-۴۳ (۴۰۹/۲۹)، بروج: ۱۱ (۱۱۳/۳۱).

نمونه: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالزَّمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (فتح / ۲۶) در این آیه لطایف لفظی است.

لطیفه لفظی یک: خداوند در حق کافر فرموده: «جَعَلَ» و در حق مومن فرموده: «أَنْزَلَ» و نفرموده: «خَلَقَ» یا «جَعَلَ» تا اشاره کند حمیت در حال و در عرض قرار دارد که باقی نمی‌ماند. اما سکینت مانند حفاظی در گنجینه‌های رحمت است که برای عبادت آماده شده سپس نازل می‌شود (یعنی جعل یک حالت ذاتی و ماندگار نیست و عرضی است بر خلاف سکینه که حالت ماندگار و در گنجینه الهی است) لطیفه لفظی دو: ابتدا فرموده: «الْحَمِيَّةَ» سپس قول «حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ» را به آن اضافه کرده است. زیرا حمیت فی نفسه صفت بدی است و وقتی جاهلیت هم به آن اضافه شود به بدی و قبح آن افزوده می‌شود. سکینت فی نفسه خوب است و وقتی اضافه به الله شود بر حسن آن افزوده می‌شود.

۶- نتیجه گیری

نتایج بررسی حاکی از این است که لطایف تفسیر مفاتیح الغیب در ۱۷۲ مورد به طور مطلق، بدون قید بکار رفته است و در ۶۱ مورد لطایف مقید، ۲۳ نوع قید اعم از ۱۶ قید مشخص و ۷ قید نامشخص بکار رفته است. و همچنین نکات لطایف تفسیر مفاتیح الغیب را می توان به ۵ نکته شامل: تفسیری، ادبی، تفسیری - ادبی، کلامی و روایی تقسیم کرد که از این میان نکات تفسیری و سپس ادبی بیشترین تعداد از نکات را دربرداشتند. درمورد روش فخررازی در لطایفش به دو نکته میتوان اشاره کرد:

۱- روش بیان: غالباً استدلالی است و معمولاً آیات دیگر را به عنوان شاهد مثال برای اثبات لطایفش ذکر کرده و یا از تناسب و ارتباط بین آیات و کلمات در ذکر لطایف خود استفاده کرده است و همین امر باعث جذابیت لطایفش شده است.
 ۲- روش نامگذاری انواع لطائف: روشی ذوقی و سلیقه‌ای است و دارای معیار و ملاک کاملاً ثابتی نیست. چنانچه مراد وی از برخی قیود که برای لطائف ذکر کرده مشخص نیست و علاوه بر این هم همان قیود نامشخص به طور ثابتی در همه موارد مشابه به کار گرفته نشده است. فخررازی هم در تفسیرش تعریفی از لطائف و انواع آن ارائه نداده است.

کتابنامه:

- قرآن کریم.
- ابن منظور، محمد بن مكرم (۱۴۰۵)، لسان العرب، قم، آداب الحوزه.
- ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱)، تهذیب اللغه، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- تهانوی، محمدعلی بن علی (۱۹۹۶م)، کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، بیروت، مکتبه لبنان ناشرون.
- خالدی، صلاح عبد الفتاح (۱۴۱۲)، لطائف القرآنیه من کنوز القرآن، دمشق، دارالقلم.
- رشیدالدین میبدی، ابوالفضل (۱۳۷۱)، کشف الاسرار و عده الابرار، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- شفاعی، زهرا - اوجبی، علی - ثقفیان، اکبر (۱۳۸۹)، فخررازی و تفسیر کبیر، تهران، خانه کتاب ایران.
- طوفی، سلیمان بن عبد القری (۱۹۷۷م)، الاکسیر فی علم التفسیر، قاهره، مکتبه الاداب.
- عسقلانی، ابن حجر شهاب الدین (۱۳۲۹)، لسان المیزان، هند، دائره المعارف النظامیه.
- عودات، فوائد (۱۴۳۱)، خواطر و لطائف، اردن، عالم الکتب الحدیث.
- فخر الدین رازی، ابو عبد الله محمد بن عمر (۱۴۲۰)، مفاتیح الغیب، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- قشیری، عبد الکریم (۲۰۰۰م)، لطائف الاشارات، مصر، الهیئه المصریه العامه للکتاب.
- معرفت، محمد هادی (۱۳۹۶)، تفسیر و مفسران، قم، انتشارات تمهید.

